



۲۰۱۶/۰۵/۰۵



صالحه واهب واصل

دوستان و علاقه مندان گرامی وبسایت «افغان جرمن آنلاين» سلام ها و احتراماتم را بپذيريد.



از آنجائیکه همه میدانید پورتال ملی «افغان جرمن آنلاين» یکی از پربیننده ترین رسانه های افغانی در جمع همه وبسایت های فعال کنونی افغانی در جهان انترنت بوده و همیشه سعی و تلاش دارد تا مردم و ملتش را با نشر حقایق، بدون هر نوع تبعیض و جهت گیری از حزب و یا مذهبی، در روشنی نگهداشته، حالات و اوضاع سیاسی کشور را در ادوار مختلف با چهره های پیشوا ها و زمامداران مختلف خصوصاً در چهار – پنج دهه اخیر مورد بحث و بررسی قرار دهد. بدون شک این بررسی و تحلیل هیچگاهی بی اساس نبوده و مبنی بر نوشته های مستند از نویسندگانی که هنوز در قید حیاتند، و یا آنانی که خود با تأسف دیگر در بین ما نیستند ولی گواهانی هنوز حیات دارند و شاهد واقعات و حوادث آن ادوار بوده اند و هنوز توانائی بیان چشم دید های شان را بصورت تحریری و یا شفاهی دارند، به خوانندگان و تاریخ نویسان این پورتال با امانت داری

کامل، ارائه نماید. تا باشد که افکار و اذهان هموطنان ستمدیده ما که عمریست با اسارت ها و اظلام نابخشودنی بیگانگان به کمک اشخاص سست عنصر خود فروخته به بیگانگان و خارجیان از جمع خود ما، دست و پنجه نرم میکنند، روشن شده و به صورت عادلانه قضاوت نمایند.

اینک این بار اندوخته ای بسی مهم و تأریخی را معنون به **(کودتای پنجم در سقوط دولت جمهوری سرخ یا سیاه؟)** که نویسنده آن به لطف خدا هنوز در قید حیات تشریف دارند، جهت جلوگیری از طولانی شدن مطلب در یک بخش، به چند بخش تنظیم شده خدمت شما عزیزان تقدیم می نمایم و امید میبریم تا در قضاوت های تان روی موضوعات، از خاطر جمع و خونسردی کامل استفاده نموده، بیطرفانه و عادلانه موضوع را مورد بحث و بررسی و تحلیل قرار دهید و اگر سؤالی در اذهان روشن بین تان خطور میکند همه را فوراً بیرون نویس و یادداشت نمائید تا بعد از ختم رساله با جناب نویسنده مطلب صادقانه و بیغرضانه مطرح ساخته، پاسخ تان را بدست آرید.

رساله یا کتاب مورد بحث نوشته محترم (داکتر حسن شرق) بوده دارای ۱۵۵ صفحه است و این ۱۵۵ صفحه به ۱۵ قسمت تنظیم گردیده که هر قسمت حاوی ۱۰/۵ صفحه میباشد. مسؤولیت هر جمله و کلمه درج شده در کتاب را جناب داکتر صاحب شرق خود عهده دار میباشد. سؤالاتی که بعد از ختم این کتاب از جانب خوانندگان کتاب مطرح خواهد گردید به خود داکتر صاحب راجع میگردد و خود ایشان مسؤولیت پاسخ دهی خواهند داشت.

پورتال ملی «افغان جرمن آنلاين» در زمینه نشر موضوعات سیاسی و یا کلتوری فقط و فقط نقش یک وسیله دیجیتالی را بازی نموده آگاهی وارده را به سمع و بصر مطالعه کنندگان و علاقه مندانش میرساند.

قسمت پنجم



د پانو شمیره: له ۱ تر ۱۱

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پزوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولئ

"و آنها با استفاده از چنین سکوتی از شکست ننگین و مرگبار گماشته گان خود و از آنانی که در کودتاهای ضد جمهوری دستگیر و محکوم شده بودند، واویلا کربلا و پیراهن حضرت عثمان ساخته اند.
"و خوشنما تر از همه اینکه ما را که از جمهوریت و حاکمیت ملی دفاع می کنیم تکفیر کرده و نوکر روس می خوانند و متجاوزین را شهدای مقدس، و ما چی؟ سکوت و باز هم سکوت."

فرمودند: "معاون صاحب، شما یک طرف قضیه را خوانده اید. حکومت پاکستان در ایجاد بی امنی در افغانستان تنها نیست، از جانب ساواک تمویل و از جانب CIA حمایت می شود.

"و متأسفانه مضیقه های اقتصادی و سیاسی، گاهی انسان را و می دارد تا بعضی موضوعات را نادیده انگارد. اگر ساده تر بگویم ما در موقفی نیستیم که با ایران و امریکا داخل مشاجره شویم.

"و اما سفیر پاکستان در وزارت خارجه احضار و به وی از تکرار آشوبگری در افغانستان و تقویه و پناه دادن آشوبگران در پاکستان شدیداً اخطار داده شده است."

در آن روزها سیاست خارجی امریکا در باره کشور های بیطرف صریح و روشن بود. زیرا به تکرار رئیس جمهور امریکا و دیگر مقامات عالیرتبه و مسئول آن کشور می گفتند هر کشوری که با ما نیست دوست ما نیست.

با چنین سیاست آشکار سکوت مطبوعاتی ما در باره تخریبات CIA در افغانستان کمترین اثری به جلب دوستی امریکایی ها نداشت. زیرا حکومت امریکا به آن کشور هایی دوست خطاب می کرد که در پیمان های نظامی با اوشان هم پیمان می بودند و باقی هیچ. و محمد داود شخصی بود که اگر سرش می رفت به یک کشور خارجی در خاک خود اجازه تأسیس پایگاه نظامی نمی داد.

اما در باره ایران: دو شخصیت مقتدر در صف شاه پرستان مورد اعتماد و اعتبار کامل شاه ایران بودند. اول: عباس هویدا، صدراعظمی که معاهده تقسیم آب هیرمند را با حکومت افغانستان امضاء کرده بود، و به آن می

بالید که موضوع جنجال برانگیز بین دو همسایه را، که سال ها باعث کدورت دولتین می شد، به امر و اراده شاه خاتمه داده است و جداً طرفدار همکاری اقتصادی دولت ایران با افغانستان بود.

دوم: اسدالله علم، وزیر دربار، دوست و محرم نزدیک شاه بود که معاهده تقسیم آب هیرمند را با افغانستان خیانتی به ایرانیان می شمرد و از کمک های اقتصادی به افغانستان ناراضی بود و آشکارا مخالفین دولت جمهوری را کمک مالی می کرد. بی گمان وی سکوت ما را در باره فعالیت های تخریبی ساواک در افغانستان، به ضعف و ناتوانی نظامی و احتیاجات اقتصادی ما تعبیر می کرد، تا گذشت حکیمانه جهت تقویه روابط دوستانه بین دو کشور (یادداشت های علم - جلد پنج و شش).

و اما حکومت پاکستان، که با یک چشم پتکانی دولت هند در آن روزها نیمه ای از بدنه کشورش را به نام "بنگله دیش" از دست داده بود و در قسمت دیگرش پشتون های باجور، برای آزادی بیشتر از پاکستان در شب و روزی به شور آمده بودند که دسته جات مسلح بلوچ ها در بلوچستان با الهام از بنگالی ها برای آزادی از تسلط پاکستان می جنگیدند و چندین هزار از بلوچ های مسلح و غیر مسلح در اثر حملات اردوی پاکستان فراری و در افغانستان پناهنده شده بودند.

سال بعد از سرکوب بلوچ های آزادی خواه در پاکستان، جمهوری خواهان افغانستان موفق به تأسیس جمهوریت تحت قیادت محمد داود می شوند (سرطان ۱۳۵۲ ه.ش.). محمد داود در حمایت از خواست پشتون ها و بلوچ های ماورای خط دیورند برای آزادی شان از شهرت و محبوبیت خاصی در آن مناطق برخوردار بود.

جمهوری شدن افغانستان و دوباره به قدرت رسیدن محمد داود هم با شور و شعف بیش از حد از جانب بلوچ ها و پشتون های مقیم پاکستان استقبال می شود. استقبالی که برای حکومت پاکستان نه خوش آیند بود و نه هم قابل تحمل و پذیرش، و از وحشت اینکه محبوبیت محمد داود و تحریکات همزمانش در افغان های آزادیخواه در ماورای خط دیورند، بنگله دیش دیگری را به نام پشتونستان در پیکر زخم خورده پاکستان تأسیس نکند، عجلانه و با شتاب زده

گی در به راه انداختن کودتا در ماه های سنبله و جدی ۱۳۵۲ و حملات مسلحانه در ولایات مختلف در سال ۱۳۵۴ هـ.ش. در افغانستان برای سقوط دولت جمهوری اقدام می کند. ولی با اینکه همکاری ساواک و CIA را با خود داشت، خوشبختانه در اثر تلاش جمهوری خواهان سرانجام آشوبگران نه تنها از هم فرو می پاشند و به هدف های نامقدس خویش نمی رسند، بلکه تعدادی از آنان خصوصاً در آشوب اخیر منکوب، دستگیر و دوباره راهی پاکستان می شوند.

تحقیق از آشوب گران نمایانگر آن بود که توأم با برپا کردن آشوب در ولایات مختلفه و مناطق مورد نظر شان، یکی از جنرالان اردوی افغانستان که با آشوبگران هم پیمان شده بود می بایست با افراد زیر فرمان خویش در محفلی که رئیس دولت حضور می داشت حمله ور می شدند، که میسر نشد.

در پروگرام شب های جشن جمهوریت، شب دوم جشن دعوتی از جانب رئیس دولت در کمپ جمهوری در صحن چمن حضوری ترتیب داده شده بود. کودتاچیان اطلاع از چنین خبری را به فال نیک می گیرند و تصمیم گرفته می شود تا در آن شب تعدادی از افراد مسلح (شورشیان) با اسلحه زیربغلی (اسلحه کوتاه) در اطراف کمپ در بین تماشاچیان کنده ولی نزدیک به هم برای حمله، منتظر هدایت جنرال هم پیمان باشند.

ناگفته نماند که معمولاً در شب های جشن، رسم گذشت عسکری، و اعیاد و غیره یک کندک افراد مسلح در صحن وزارت دفاع ملی خیمه می زدند و تحت فرمان یک جنرال نوکریوال آماده خدمات عاجل می بودند.

فاصله وزارت دفاع ملی و کمپ ریاست جمهوری در آن روزها خیلی کمتر از هزار متر بود. آیا در آن شب از همین قطعه برای دستگیری رئیس دولت و غیره استفاده می کردند یا از قطعه دیگری متیقن نیستیم.

به هر صورت در آن شب یک صاحب منصب وظیفه داشت تا جهت هم آهنگی میان حمله آوران از حضورداشت رئیس دولت در کمپ جنرال را با خبر و سپس پوره به ساعت ۹ شب توأم با قطع سیم های برق به کمپ حملور شوند.

ولی دو تصادف غیر منتظره باعث سردرگمی صاحب منصب در رابطه با کودتاچیان و جنرال می شود و به این گفته عامیانه صحنه می گذارد که بی اجل مرگ نیست، ورنه مرگ بیچاره را دست و پا بسته سر شانه تا پشت دروازه ها آورده بودند.

۱- رئیس دولت بنابر هر اتفاقی که پیش آمده بود از حضور در دعوت معذرت می خواهند، اما اطمینان دارم که از دسیسه اطلاع نداشت.

۲- غلام حیدر رسولی قوماندان قوای مرکز با اینکه شخص نهایت جسور و ناترس بود، اما در آن زمان محتاط هم بود. بناءً یک کندک افراد مسلح را تحت قوماندانی چند صاحب منصب از جمهوری خواهان به اطراف کمپ جمهوری جهت محافظت از مهمانان توظیف می کند.

نیامدن رئیس دولت به کمپ و محاصره ناگهانی کمپ از جانب افراد مسلح قوای مرکز با اینکه هر دو تصادفی بود، اما تصادفی پنداشتن آن برای مشاهدی که خود و رفقاییش در محاصره عساکر افتاده باشند، ناممکن به نظر می آمد. و بالطبع با اطلاع از چنین خبری جنرال از فرمان حمله باز می ماند و شورشیان از حمله بر کمپ ریاست جمهوری. از اینکه در آن لحظات بر جنرال ما چه گذشت، اطلاعی در دست نیست، اما در جهان اکثراً جنرال هایی که در جبهه به این سادگی مفت می بازند، خودکشی می کنند.

بعد از سروصدای اشتراک جنرالی از اردو با شورشیان جهت سقوط دولت جمهوری، رئیس دولت در این باره نه با کمیته مرکزی جمهوری صحبتی داشت و نه تمایل بحث روی آنرا.

احتمالاً به این دلیل بوده باشد که کودتاچیان ۲۶ سرطان از حضور فعال جنرالان بعد از کامیابی در کودتا، برخلاف تمایل رئیس دولت به آنها، خصوصاً از تقرر عبدالکریم مستغنی به حیث لوی درستیز اردو، راضی نبودند.

چرا؟ با وجودی که در زمان شاهی اکثر جنرال های اردو اشخاص پاک نفس، وظیفه شناس و شاه پرستان با تقوا و بعضاً دارای تحصیلات عالی ارکان حرب هم بودند، اما شاه دوستی به حدی در آنها ریشه دوانده بود که اگر فرزندش شاه را نمی پرستید و یا به شاه پرستی نور چشمی مشکوک می شدند، قربانش می کردند چه رسد به دیگران.

محمد داود بیشتر و بهتر از هر کسی شرایط جنرال شدن را در اردو و عشق و ایمان جنرالان را به سلطنت می دانست و می فهمید، به جواب کودتاجپانی که می گفتند اگر فلان جنرال با موقعیتی که دارد با ما همنا شود، موفقیت ما در کودتا سریع تر و آسان تر خواهد شد، گفته بود: در همکاری جنرال ها در تغییر نظام کوشش نکنید که آنها برای حفظ موقف خویش و اثبات وفاداری به شاه، من و تو و امثال ما را قربان می کنند. به دلیل همین شناخت محمد داود از آنها بود که هیچ جنرالی به کودتا دعوت نشده بود و نه از کودتا اطلاع داشت. برعکس، قبل از کودتا تصمیم بر آن بود که در صورت موفقیت، اردو باید از وجود وفاداران سلطنت خصوصاً جنرالان تصفیه شود.

در جشن استقلال در سال ۱۳۵۱ ه.ش. چند نفر محدودی به مقامات ارشد اردو ترفیع می کردند که از آنجمله عبدالکریم مستغنی بود که به فرمان حضور شاهانه به رتبه تورن جنرال ترفیع و به کفالت دگر جنرال به حیث رئیس زره دار در وزارت دفاع ملی مقرر شده بود.

چون او مدعی دوستی با محمد داود بود بناءً ترفیع و تقرر او در چنین مقامی در اثر جلب اعتماد سلطنت به شاه دوستی وی، برای آنانی که جهت تغییر نظام همکاری با محمد داود را پذیرفته بودند، سوال برانگیز چه که حتی ترس آور شده بود.

ولی برعکس دیگران تانکیست ها از چنین تفرری خوشحال شده بودند و می گفتند که با همکاری و هدایت رئیس زره دار که دوست محمد داود است مشکلاتی که در خروج تانک ها در شب کودتا از گاراج های تانک وجود داشت حالا برطرف می شود.

اما محمد داود به زودی به آنها تفهیم می کند که از ارتباط و رفت و آمدهای بدون مسائل رسمی جداً با مستغنی محتاط باشند و دیگر کودتاجپان هم از بی اعتماد شدن محمد داود به مستغنی به دلیل رسیدن به چنین مقامی مطلع و آرام و مطمئن می شوند.

بناءً بعد از موفقیت در تغییر نظام گماشته شدن وی به حیث لوی درستیز در رهبری اردو با اینکه کمیته مرکزی پیشنهاد رئیس جمهور را در تقرر وی تأیید کرده بود ولی باز هم برای اکثر کودتاجپان سوال برانگیز شده بود. زیرا چنین اقدامی در هیچ کودتای نظامی در هیچ گوشه ای از جهان سابقه نداشت که رهبری اردو را بعد از موفقیت، کودتاجپان به شخصی واکذار شوند که نه به کودتا عقیده داشته باشد و نه به کودتاجپان باور. از آنرو کودتاجپان خصوصاً اعضای کمیته مرکزی از ستر درستیز احساس خطر می کردند و بالمقابل ستر درستیز از کمیته مرکزی جمهوریت.

با سروصدای همدستی جنرالی با گماشته گان پاکستان جهت سقوط دولت جمهوری و جمهوری خواهان، خصوصاً تانکیست ها با حدس و گمان از مستغنی نام می بردند. زیرا مستغنی بعد از تقرر به حیث لوی درستیز به آنانی اعتماد می کرد که با کودتاجپان ۲۶ سرطان مخالف و بی اعتماد می بودند.

چون دولت جمهوری به دلایلی که پیشتر گفته شد با خودداری از نشر و افشای چنین حادثه بزرگی که به گوش هر کس از زبان هر کس چیزی گفته و ساخته و پرداخته می شد، باز هم سکوت اختیار کرده بود، بناءً هر کس به شکلی از اشکال جنرال مورد نظر خویش را متهم و شریک قضیه می شمرد.

جنرال مستغنی هر هفته یا دو هفته بعد جهت تغییر فصل و باب در بودجه وزارت دفاع ملی و دیگر موضوعات که رئیس دولت اجرای آن را به صدارت حواله می داد، به صدارت می آمد. ولی برخلاف انتظار روزی ملبس به لباس ملکی و بدون دوسیه کار تشریف آوردند.

ما سالها با هم می شناختیم و به او احترام داشتم و او هم محبت خویش را از من دریغ نمی کرد. بعد از تعارفات معمول چند ورقی را برایم داد و گفت نقل استعفا من است که به رئیس دولت تقدیم کرده ام و دلیل استعفا خود را عدم اطاعت اعضای کمیته مرکزی از ستر درستیز وانمود کرده بود و خصوصاً غلام حیدر رسولی قوماندان قوای مرکز، محمد سرور نورستانی قوماندان قوای ۴ زره دار و محمد یوسف قوماندان قوای ۱۵ زره دار و قوماندان گارد جمهوری را نام برده بود.

پرسیدم اجازه می دهید در باره استعفای شما با رئیس دولت مشوره کنم؟ و ضمناً خاطر نشان نمودم مطابق تصمیم جمهوری خواهان رئیس دولت از جانب کمیته مرکزی تعیین شده است نه کمیته مرکزی از جانب رئیس دولت، و شما به حیث یک دوست بایستی مشکلات دولت را درک می کردید نه استعفا. او گفت: همه چیز را می دانم، اما رئیس دولت مرا واداشت که استعفا کنم. او نخواست توضیح بیشتر داده باشد و من هم نپرسیدم که چرا رئیس دولت شما را وادار به استعفا کرده اند. هر دوی ما سکوت کردیم و با سکوت هم خداحافظی.

سال ها بعد در دوران تنظیمی ها و حکم روایی مولانا برهان الدین فلمی به نام "دو روز پی در پی" ساخته می شود که در آن جریان حملات و تخریبات جمعیتی به نام جمعیت اسلامی را بر ضد دولت جمهوری به حیث شاهکاری از شاهکار های جمعیت، از آن جمله کشت و کشتارهای (دو شب و روز) ۲۶ سرطان ۱۳۵۴ ه.ش. را با سربلندی و افتخار برشمرده اند و در ضمن دلیل شکست و فرو ریختگی آنان را چنان نمایش می دهد که: جنرال عبدالکریم مستغنی نتوانسته بود در زمان معین با کودتاچیان همراهی کند.

چون مرحوم جنرال عبدالکریم مستغنی حیات ندارد که از خود دفاع کند دشوار است به گفته دسیسه گران که در سال ۱۳۵۴ ه.ش. به حیث گمنام ترین اشخاص در افغانستان به دهل پاکستان و در پاکستان می رقصیدند، صحنه گذاشته تا مستغنی را به خاطر اینکه مخالف جمهوری خواهان بود، فرمانبر خود بشمارند. اما به هر صورت در آن شب جشن، جنرالی متعهد شده بود تا با گماشته گان پاکستان در سقوط دولت جمهوری همکاری کند.

از نام و نشان جنرال بدین منظور در این بحث خودداری شد تا متجسس دیگری در تجسس هویت جنرال روزی را شام و شبی را سحر کند. اما به نام خدا، نه با حدس و گمان.

در دیداری که با عبدالقدیر داشتم گفت: تحقیقات شورشیان رو به تکمیل است و به زودی به محاکمه سپرده می شوند. اما هیئت تحقیق هنوز از هویت جنرالی که به آنها و عده همکاری داده بود پوره مطمئن نشده اند. اگرچه دو سه نفر از آنانی که به اطراف کمپ آماده حمله بودند اعتراف کرده اند که به چهره ضابطی را می شناسند که بین آنها و جنرال رابط بوده است، اما به نام وی مشکوک اند، احتمالاً نام و شهرت تقلبی به آنها داده باشد تا اصلی را. با آنها چندین نفر را که به گفته آنها شباهت داشت به آنها معرفی شد اما شخص مورد نظر در میان نبود.

- مطمئن باش تا روزی که بلوچ ها و پشتون ها با پاکستان به تفاهم نرسند همین شما خواهید و همین سرگردانی. به شرطی که جاه طلبی دولت ایران را فراموش کنید. گفت: شکر حالا با ایران مناسبات خوب است.

گفتم: اما ساواک؟

گفت: خوب شد به یادم آمد. از دیدار و صحبت های مستشار ایران بر می آید که ساواکی ها غیر از دربار ایران، در فعالیت های خارج از ایران با CIA هم ارتباط و همکاری داشته باشند. به هر صورت با دیدارهای بعدی امیدوارم معلومات مستندی را در ارتباط با همبستگی حزب توده ایران با ح.د.خ. و خرابکاران خارجی را در افغانستان به اختیار ما قرار دهند. و اگر هدایتی نباشد مرخص شویم.

به گمانم فراموش کرده بود که از همکاری عضو رابط ح.د.خ چیزی بگویم و من هم به خاطر نداشتنم تا بیرسم و از جانب دیگر دریافته بودم که رضاکار مذکور اسدالله امین داماد و برادر زاده حفیظ الله امین است که خود را در اختیار قدیر خان گذاشته بود.

ولی به هر صورت در آشوب های سالگرد دوم جمهوریت شواهد و اسناد قابل اعتباری به دست نیامده بود تا کشور دیگری مستقیماً به غیر از پاکستان دخیل شمرده شود.

با آنها بهتر است جهت مستند بودن و یا نبودن نوشته ها و پی بردن به شهرت و هویت آنانی که در واژگونی اولین جمهوریت افغانستان و تخریب سرزمین مقدس شان به فتوای علما و رهبری حکومت پاکستان حمله ور می شدند و تعدادی را می کشتند و جمعی را زخمی می کردند، به آثار خودشان مراجعه کرد تا به گفته احمد یا محمود. مانند:

۱- جنایات روس در افغانستان. اثر داکتر حق سناس؛

۲- تاریخ سیاسی افغانستان (کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ و جمهوری داود خان). اثر ابوذری پیرزاده غزنوی، و ده ها اثر دیگر.

البته به فرق اینکه جمهوری خواهان آنان را فتنه انگیز، آشوبگر و گماشته گان پاکستان خوانده اند، و در آثار مذکور از آنها به حیث قهرمانان و جانبازان راه آزادی و حامیان برحق دین اسلام نام برده اند و کردار آنان را "جهاد" تمثیل کرده اند و کشته های شان را "شهادی راه حق" نوشته اند.

بنابراین کسانی می توانند که در حق و باطل بودن آن و این قضاوت کنند که پنج سال زمامداری جمهوری خواهان را و بیش از ده سال فرمانروایی تنظیمی ها و یا به گفته خودشان، حکومتداری جهادی ها را به چشم سر دیده باشند. و بهتر از همه اینکه: **عطر آنست که خود ببوید، نه آنکه عطار بگوید**

چرا فرار و باز چرا به پاکستان؟

در سال های ۱۳۵۹ و ۵۱ ه.ش. گروهی به نام برادران مسلمان (اخوانی) در گوشه و کنار کابل گردهم می آیند و بارقه ای از خط مشی اسلامی خویشتن را با پاش دادن تیزاب به روی دختران مکاتب شهر اعلام می کنند. سروصدای تیزاب پاشی ها در ظرف چند روز دهشت و ولوله بی سابقه ای را در مؤسسات تعلیمی و مکاتب نسوان و بالاخره در سرتاسر افغانستان بوجود می آورد.

از آنرو برای جلوگیری از سراسیمگی بیشتر مردم با وجود تلاش های حکومت در دستگیری دهشت افگنان، شاه افغانستان هم به محمد موسی شفیق صدراعظم فرمان می دهد تا جنایت پیشه گان شناسایی، دستگیر و محاکمه شوند. از قضا زمانی ردیابی و هویت تیزاب پاشان (به ادعای خودشان، برادران مسلمان) تکمیل و امر دستگیری آنان صادر می شود که مصادف است با ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ و تغییر نظام.

بعد از تشکیل کابینه دولت جمهوری به خاطر نموده که ریاست مصونیت ملی بود و یا قوماندانی پولیس وزارت داخله که دوسیه گفته شده را به صدارت آورده بودند و بنابراین هدایت محمد موسی شفیق در دستگیری متهمین تأیید گردید.

متأسفانه خبر دادند که مظنونین دسته جمعی به پاکستان گریخته اند ولی فهمیده نشد که از اوامر محمد موسی شفیق مطلع و فرار کرده بودند و یا با اعلام جمهوری.

اما به هر صورت، فراریان با استقبال گرم و آغوش باز جمعیت اسلامی پاکستان رو به رو می شوند، زیرا حضور آنان در پاکستان مصادف بود به روزهایی که پشتون ها و بلوچ های ماورای خط دیورند جمهوری شدن افغانستان و رهبری محمد داود را جشن گرفته بودند و پای کوبی می کردند.

بناء حکومت پاکستان که از پس منظر قیام بلوچ ها و پشتون ها به خود می لرزید به بازگشتاندن برادران عم عقیده جهت بر پا کردن آشوب و ناآرامی در افغانستان اقدام به توطئه می کنند. و در اثر آن علمای جمعیت اسلامی و دیگر بنیادگرایان پاکستانی برای برهم زدن نظم و امنیت در افغانستان، بدون هیچ دلیل و مدرکی رهبری دولت جمهوری را تکفیر می کنند، و سند تکفیر را چار قاته زیر بغل تیزاب پاشان به این مفهوم می گذارند که:

جهاد برای سقوط دولت جمهوری یک امر شرعی و واجبی است و کسانی که برای از بین برداشتن چنین دولتی قیام می کنند مجاهد راه حق اند و کشته های شان شهادی راستین دین مبین اسلام.

با داشتن چنین فتوایی، تیزاب پاشی به روی زنان و دختران و برهم زدن نظم و آرامش در افغانستان نزد آشوب گران مشروعیت پیدا می کند و جلوگیری از آن را عمل نکوهیده و نامشروع می شمارند.

بناء حکومت پاکستان زیر عنوان کمک به مجاهدین، متمردين را تمویل، مسلح و به افغانستان صادر می کند و طوری که دیده شد با مشت کوبنده جمهوری خواهان و همکاری دسته جمعی مردم در بیرون راندن آنان، از هم می پاشند.

از آنجمله برهان الدین ربانی که آشوبگران بدخشان، احمدشاه مسعود که شورشیان پنجشیر و گلبدین حکمتیار که حمله به کمپ ریاست جمهوری را رهبری می کردند، در دوران جنگ مجاهدین افغانستان با اتحاد جماهیر شوروی به کمک حکومت پاکستان شهرت جهانی کسب می کنند و در ضمن شخص اول و دوم در دوران جنگ در خفا از دیگر

د پانو شمیره: له ۶ تر ۱۱

افغان جرمن آنلاين په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

مجاهدین، همکاری با اردوی شوروی در افغانستان را به شرطی پذیرفته بودند که ولایات شمال هندوکش "جدا از حکومت مرکزی" تحت اداره جمعیت به نام ولایت تاجکان گذاشته شود.

با اینکه محمد داود مشاجره و گفتگو را در باره مناسبات افغانستان با کشورهای دور و نزدیک، خصوصاً با ابرقدرت ها، دوست می داشت و برای بهره برداری جهت منافع ملی به تشیید روابط صادقانه می کوشید، تا روزی که به حیث سفیر روانه جاپان شدم با هیچ کشوری برخلاف کشور دیگری زد و بند سیاسی و حتی سلیقه ای نداشت. زیرا او معتقد بر سیاست آشکار، روشن و واضح بود، چنانچه اگر با رهبران ابرقدرتی و یا کشور کوچکی دیدارهای رسمی و یا ملاقات های خصوصی می داشت در صورت تمایل طرف مقابل، ابرقدرتی می بود یا کشور کوچکی، بدون اینکه کوچک ترین موضوعی را پنهان کرده باشد همه چیز را پاک و پاکیزه و پست کننده به آنها و حتی به سفرای مقیم اوشان در کابل هم می گفتند.

اما برخلاف، در رهبری ایران و پاکستان چنین صداقتی دیده نمی شد، زیرا برای آنان نامیوس بود تا برخلاف خواسته ها و آرزوهای دول غرب با افغانستان مستقلانه داخل مذاکره، مفاهمه و همکاری شوند و یا طبیعتاً به تعهدات خود پایبندی داشته باشند.

چنانچه در بازگشت رئیس دولت از ایران و ملاقات با شاه آن کشور، حاجی محمد عمر خان پسر سردار عطا محمد خان بلوچ که با هم دوستی دیرینه داشتیم از چهاربرجک ولایت نیمروز نزد آمدن گفت:

"کار عاجل و محرمانه ای با رئیس دولت دارم."

چون می دانستم رئیس دولت او و خانواده اش را محترم می شمارند وی را باخود نزد رئیس دولت بردم. او گفت: "حکومت ایران نهر بزرگی را بالاتر از نهر چهار برجک حفر می کنند و خیلی به سرعت و حتی شبانه در کندن کاری آن فعالیت دارند و با حفر این نهر، ایران می تواند دو سه مرتبه بیشتر از حقبه خویش از دریای هیرمند استفاده کند."

محمد داود گفت: "کار شبانه در این فصل سال و آنهم در مناطق گرمسیر ایران یک امر طبیعی است و هم احتمالاً در نهرهای سابقه خویش لایروبی داشته باشند، نه نیت بد."

محمد عمر خان گفت: "منهم همین فکر را می کردم، اما به بهانه اینکه یکی از اقاربم از بلوچ های ایران مریض است طبق معمول به دیدن رفتم و در ضمن در کنج و کنار نهر تحت حفر با دیگر بلوچ ها سر و کله زدم و آنچه شنیده بودم به چشم سر دیدم که نهری را حفر می کردند که چندین برابر نهر چهار برجک ظرفیت داشت."

محمد داود سکوت نمود. ولی ضمن خداحافظی به محمد عمر خان گفت:

"کوشش کنید آنچه به من گفته اید، تکرار نشود."

سپس محمد داود در حالی که متعجب می نمود گفت: "موضوع جنجال برانگیز تقسیم آب دریای هیرمند بین دو کشور با موافقت شاه ایران و شاه افغانستان و پارلمان هر دو کشور، آنهم با مشوره و نظریه متخصصینی که در تقسیم آب های مشترک بین کشورها تجربه داشته اند صورت گرفته است."

"گفته های محمد عمرخان در نقض معاهده و آنهم معاهده ای که تا هنوز رنگ آن نخشکیده است تعجب آور است، و ایجاب مطالعه و دقت بیشتر را می کند."

بدین منظور به قوماندان قوای هوایی هدایت داده شد تا با مشوره با رئیس کارتوگرافی از منطقه یاد شده توسط یکی از پیلوتان ماهرتر از همه، سریع و محرمانه عکس برداری شود. و چون میدان طیاره شیندند با سرحد ایران خیلی نزدیک بود در ظرف کمتر از یک دقیقه بدون سروصدا عکس برداری انجام شد.

نقشه ها دقیقاً به گفته محمد عمر خان صحه می گذاشت، زیرا متخصصین کارتوگرافی و آبیاری بعد از مطالعه و ارزیابی نقشه ها به این نظریه بودند که نهر (کانال) متذکره بیش از پنجاه متر مکعب آب در ثانیه ظرفیت داشت.

آنچه می توانست روی این موضوع مناسبات دو کشور را خدشه دار نکند و حکومت ایران را وادارد تا بیشتر از آنچه در معاهده تقسیم آب دریای هیرمند بین دو کشور تعیین شده است ادعا نماید همانا تغییر مسیر دریای هیرمند با

اعمار بند کمال خان در ولایت نیمروز به سمت رودبار در داخل خاک افغانستان بود، که خوشبختانه سروی مکمل آن در اخیر پلان اول و اوایل پلان پنج ساله دوم تکمیل و در اختیار دولت جمهوری قرار داشت. بناً دو سه ماه بعد از تأسیس جمهوریت کار ساختمان آن با یک بودجه کم شروع گردید، زیرا کشورهای که برای افغانستان کمک ها و قرضه های اقتصادی می دادند در اعمار بند پروژه مذکور (احتمالاً برای اینکه حکومت ایران ناراضی می شود) همکاری نمی کردند، بناً کار اعمار بند پیشرفت چندانی نداشت. اما با مواجه شدن به معضله حفر کانال جدید در ایران، مجبوراً از سرجمع بودجه های انکشافی و حتی عادی وزارتخانه ها کاسته، و در اختیار کارمندان پروژه اعمار بند کمال خان گذاشته شد. کار ۲۴ ساعته در سه مرحله شبانه روزی آغاز گردید و امید آن می رفت تا قبل از ختم کانال گفته شده کار بند کمال خان و تغییر مسیر دریا تا سال ۱۳۵۹ یا ۱۳۶۰ ه.ش. تکمیل گردد و بدون اینکه روابط برادرانه بین دو همسایه نیک برهم خورده باشد هر یک مطابق حقابه خویش از آب هیرمند استفاده کند. از سوی دیگر، کار ساختمان بند ذخیره "سلما" بالای هریرود که سی هزار هکتار زمین زراعتی را جدیداً آبیاری و در حدود ۲۵ هزار کیلووات برق تولید می کرد در سال اول جمهوریت آغاز شده بود. دور و پیش روزهایی که کار بالای ساختمان بند ذخیره مذکور جریان داشت، در یکی از خبرهای آژانس باخترا آمده بود که دولت اتحاد جماهیر شوروی و حکومت ایران در احداث بند ذخیره آب بالای هریرود در مناطق مشترک بین ایران و ترکمنستان اتحاد شوروی بعد از خروج از افغانستان به موافقه رسیده اند. چون بدون استفاده از سیلاب های افغانستان بند ذخیره مذکور بی ثمر بود، حکومت افغانستان توسط وزارت خارجه دوستانه و بدون تذکر و گله مندی از ساختمان بند مشترک مذکور توسط سفارت شوروی در کابل به اطلاع حکومت شوروی رساند که:

مطالعه بالای جریان آب در هریرود نشان داده است که جهت جلوگیری از تخریب و ذخیره سیلاب ها، هریرود ظرفیت و محل ساختمان دو بند دیگر ذخیره آب را دارد که به فاصله های ده تا بیست کیلومتری بین سلما و منار جام و بند سلما و می فروش در غرب شهر هرات ساخته شود. حکومت افغانستان تصمیم دارد تا با ختم پروژه بند سلما در نیمه پلان هفت ساله اول کار ساختمان سدهای متذکره بالای هریرود را آغاز کند. بدین مناسبت از کشور دوست اتحاد جماهیر شوروی تقاضا دارد تا به سلسله همکاری های اقتصادی خویش در ساختمان پروژه مذکور نیز حکومت افغانستان را یاری نمایند. مثلی که شوروی ها به حساب رسیده بود، زیرا دیگر از احداث بند مشترک ترکمنستان و ایران کاری و حرفی در میان نبود.

از قضا گردش روزگار سر در گم و دنیا چپه گرمک می شود. آنانی که آرزوی افغانستان آرام و سربلند و معموری را داشتند بایک جهان آرزو یا به خاک می روند و یا در به در می شوند. و زمام امور به دست کسانی می افتد که در گذشته نه چندان دور وطن پرستان را به رضای خاطر پاکستان تکفیر می کردند و در فرمانروایی خویش گاهی به لباس مجاهد و زمانی در نقاب طالب به گل روی ایران فتوای تخریب بند سلما و کمال خان را، در حالیکه هشتاد در صد کار ساختمان آنها تکمیل شده بود، صادر نمودند.

در گیر و دار چنین زد و بند هایی بود که مولانا برهان الدین ربانی رئیس جمهور افغانستان در اثر از دست دادن ۹۵ فیصد مناطق زیر فرمانش فراری و به ایران پناهنده می شوند. و اما دولت ایران برای بهره برداری از وی نه به حیث پناهنده بلکه به صفت رئیس جمهور دولت افغانستان استقبال و پذیرایی می کند. و سپس با تشریفات خاصی حکومت میزبان از وی می خواهد تا به بزرگواری خویش پروژه اعمار بند آب گردان ترکمنستان و ایران را بالای هریرود به صفت رئیس جمهور افغانستان افتتاح فرمایند.

جناب شان هم به اصطلاح اینکه نان مرد به شکم نامرد می ماند دست بلند همتی به کمر می زند و با تشریفات نهایت مجلل و خاصی با زیر پا کردن فرش قرمز به محل گذاشتن سنگ تهاداب آب گردان مذکور حضور می یابد و باحضور هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور ایران به سمت راست و نیازوف رئیس جمهور ترکمنستان به طرف چپ به صفت

رئیس جمهور افغانستان فیتة کار ساختمان را قطع می کند و سنگ تهادب ذخیره مذکور را در دل هریرود جهت استفاده مشترک ترکمنستان و ایران می گذارد. و رؤسای جمهوری ایران و ترکمنستان از خوشحالی تصاحب کردن بدون تعارض هریرود کف می زدند و از شادی به ریش بیچاره مفرور و لک بخشی هایش می خندیدند.

ولی نویسنده حین تماشای درامه استاد در تلویزیون های جهان هوشپرک شده و ناخود آگاه پس پسک می رفت تا که کنار پیر مرد بلوچ (سردار محمد عمر خان) رسید آنهم به لحظاتی که از ارگ ریاست جمهوری همایش به سوی قصر صدارت روان بود که ناگهان دچار حمله قلبی شد و ناچار به شفاخانه رفتند.

او که از عدم کفایه مزمن و پیشرفته قلبی رنج می برد، درد موجود وی را اطبا آنجین قلبی تشخیص کردند که خوشبختانه بعد از یک ماه مداوا احساس خوبی می کرد و دوباره عازم چهار برجک ولایت نیمروز گردید.

در وقت خداحافظی گفتیم: "سردار محترم متوجه خود باشید و گفته داکتران را فراموش نکنید."

گفت: "باور کنید یا نه، روزی که از ایران برگشتم از بس که وضع صحی خرابی داشتم در خانه ما فرش ماتم انداخته بودند و زمانی که با آن حال و احوال روانه کابل می شدم از خود و بیگانه می پنداشتند که دیوانه شده ام. و واقعاً کانالی را که در ایران برای استفاده بیشتر از حقایق خویش از دریای هیرمند حفر می کردند مرا دیوانه کرده بود.

"بناءً سفر چهار برجک و کابل را هم بدون خستگی و ماندگی دیوانه وار پیمودم، ولی حالا سلامتی، عزب و ابرویم بستگی به بستن بند کمال خان دارد، نه به داکتر و دوا."

عجبا! یکی به هوای تکیه بر اریکه قدرت دریا بخشی می کند و دیگری به خاطر نگهداشت قطره آبی از رودبارهای سرزمینش جان می دهد و در این میانه ما مانیم و باز هم ریاست جمهوری استاد نامدار برهان الدین ربانی و شنیدن بربادی دودمان سردار عطا محمد خان بلوچ در زمان نورمحمد ترهکی و حفیظ الله امین و قضاوت تاریخ.

پس از این ماجرا روزها، هفته ها و ماه ها و سالی گذشت اما از حضور استاد بزرگوار در مطبوعات پروصدای ایران و ترکمنستان دیگر نه اثری بود و نه خبری.

از آنرو در روز بازگشت به سوی زادگاهش از بس که از سلطنت بدون سرزمین خسته و دلگیر شده بود طیاره TU ۱۵۴ مسافربری افغانستان را که در زمان بازگشت از پاکستان به نام غنیمت جهاد به وی رسیده بود، در آنجا فراموش می کنند. و با چنین پراکنده حالی دوباره در قریه یفتل های فیض آباد بدخشان تکیه بر اریکه قدرت بدون رعیت می زنند تا به آرامی نفسی تازه و به امید رسیدن به تخت کابل از فالنامه حافظ شیرازی استفاده کنند. زیرا هنوز نماینده شان در سازمان ملل متحد عضویت داشت و دولت روسیه و تعداد زیادی از کشورها ریاست جمهوری وی را (با اینکه در کمتر از پنج فیصد خاک افغانستان حکمروایی می کرد) به رسمیت می شناختند.

دولت روسیه علاوه بر آن به پاداش آن که استاد در زمان ریاست جمهوری خویش از ادعای توان جنگ از دولت روسیه طفره رفته بود، کانتینر پشت کانتینر نوت های افغانی را چاپ و جهت بازگشت دوباره اش به قدرت به بدخشان می فرستاد، و او هم در چنان گوشه ای با چنین ثروتی بر سریر شاهی، اما در قریه، تا زمانی فرمانروایی می کرد که اوایلای فروریختن آسمان خراش های نیویارک، به طور عجیب و غریبی به دست جمعی از خرابکاران، بلند می شود و جهانیان را به حیرت و سردرگمی دچار می کند. و نمایندگان سراسر جهان گردهم می آیند و مصمم می شوند تا خرابکاران را در هر جاییکه که باشند از بیخ و ریشه برکنند.

در نتیجه همه با هم به این نتیجه می رسند که این کار به کار لنگی می ماند (بن لادن) که از عربستان سعودی فرار و در آغوش کوری (ملا عمر) در افغانستان غنوده است. و برای اینکه راه گریز را به روی آنان در زیر آسمان و روی زمین خدا بسته باشند بی سابقه ترین و مجهزترین اردو را از بیش از ۴۰ کشور جهان تشکیل می دهند و جهت دستگیری آنان به افغانستان به همکاری جمعیت اسلامی حمله ور می شوند.

استاد را با دبدبه و احترام از محلات دوردست بدخشان به کابل می آورند و فرمانروایی اش را در افغانستان به رسمیت می شناسند. و در مدت کوتاه زمامداریش از کشته ها پشته ها و از ده و قریه و شهرها تپه می سازند، زمین را به قدرت آتش به آسمان و آسمان را به زمین گره می زنند.

اما در کشته های ویرانه ها نه از کور خبری بود و نه هم از لنگ اثری.

د پانو شمیره: له ۹ تر ۱۱

افغان جرمن آنلاين په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

در این میانه بدون تمیز آنکه زور از کی و زور آور کجایی بود، در ناکامی گرفتاری کور و لنگ دولت استاد را مقصر می شمارند. و با وجودی که استاد و پیروانش آمدن اردوی جهانی را در افغانستان استقبال کرده بودند و در پالیدن متهمین دوش به دوش آنان می جنگیدند ولی باز هم جناب شان را با حیله و بهانه انتخابات از زمامداری به کنجکی تپله کردند.

تا اینکه دامنه جنگ وسعت اختیار می کند. جنگی که طراحان آن اشغال افغانستان و گوشمالی "بن لادن" و سرزنش ملا عمر و ریشه کردن القاعده را از چند روز تا نهایتاً چند ماه تخمین کرده بودند. اما اکنون از سرحد پنج، شش، هفت، هشت و نه سال هم می گذشت. گذشت از جنگی که واقعاً پایان ناپیدا و بی ثمر داشت: **آنهم جنگ یک بره با چهل گرگ، یا جنگ ایمان با تکنالوژی.**

از جانب دیگر پذیرفتن شکست و یا قبول ناکامی در افغانستان از جانب اردویی که تقریباً همه کشورهای جهان در سوقیات آن به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم سهم بودند، کار سهل و ساده ای نبود. آنهم قبول شکست از مردم کشوری که برای استرداد استقلال کشور خویش و به زانو در آوردن ابر قدرتی مانند اتحاد جماهیر شوروی پرمشقت ترین مصیبت های زمان را متحمل، و هست و بود خویش را از دست داده بودند.

شخصیتی می خواست مانند "گرپاچف" که بعد از ده سال جنگ با افغانستان اعتراف کند جنگ افغانستان **زخمی است خونین**. او با ابتکار این وجیزه سیاسی کنایه با مردم خویش فهماند که شکست را بپذیرند و از افغانستان بازگردند. واقعاً شکست دادن افغانستان و شفای زخم خونین عمر نوح (ع) می خواهد و صبر ایوب (ع).

اگرچه از گفته ها و متون مصاحبه های قلدرهای جنگ با افغانستان بر می آید که به بیهوده بودن جنگ و سردرگمی فتح پی برده اند، ولی با آنهم به فکر خام اینکه به اوطان شان دست خالی برنگشته باشند به جستجوی کلای نمدی و بینی خمیری بر می آیند تا اعتراف صاف و پوست کنده به شکست.

از آنرو از مخالفین مسلح می خواهند تا به جای جنگ و خونریزی بهتر است جناح های متخاصم با هم مذاکره و مصالحه کنند و حکومت افغانستان از چنین نویدی بال بالک کنان، جهت زمینه سازی برای مصالحه (خود یا به مشوره) از اشخاص شناخته شده دولتی و یا وابسته به دولت کمیسیون مصالحه را با بودجه ناشمار دالری تشکیل می دهند.

خلاصه شرایط مصالحه جامعه جهانی (قوت های ناتو) در افغانستان:

از مقاومت مسلح (با هر نام دیگری که به آنان چسب می زیند) می خواهند که سلاح به زمین گذارند و حضور اردوی جهانی و پایگاه های نظامی امریکا را در افغانستان بپذیرند.

آنگاه قسماً و یا کلاً اداره کشور به شمول دموکراسی به آنها واگذار می شود، و سپس انتخابات عمومی سرتاسری جهت تعیین حکومت مورد نظر مردم در افغانستان عملی گردد.

لب لباب خواسته طرف مقابل در جنگ:

تا روزی که یک جنگجوی خارجی در افغانستان وجود داشته باشد ما برای خروج آن جهت استرداد استقلال وطن خویش می جنگیم و سپس قدرت به آنانی واگذار شود که در انتخابات عمومی تحت نظر ملل متحد در افغانستان برای کسب قدرت مورد قبول مردم واقع شده باشند.

بنابر آن جنگجویان افغانی شرایط طرف مقابل را جهت مصالحه به تسلیم شدن تعبیر و اشتراک در کمیسیون را نفی می کنند. از آنرو کمیسیون مصالحه، قد و قیافه کمیسیون مصالحه زمان اشغال افغانستان توسط شوروی را به خود می گیرد و یک لنگه به سوی صلح می خرامد.

با این فرق که صلاحیت پولی برای راضی کردن مخالفین جهت پیوستن به صلح مورد نظر جامعه جهانی از صلاحیت پولی در زمان شوروی ها از زمین تا آسمان تفاوت داشت و یا به عبارت ساده تر غیر قابل مقایسه و تخمین بود. بناءً کمتر کسی باور داشت که شخصی و یا جمعیتی بتواند در مقابل چنین طوفان بی ماندی از پخش دالر ایستادگی و مقاومت کند، آنهم به تصور شان مردم فریب خورده و ساده لوحی که با پای برهنه از طرف روز به نام آزادی می جنگند و از گرسنگی شبانه خانه به خانه گدایی می کنند.

از آنرو بدون اعتنا به گفته چند نفری که پوره تثبیت هویت نشده بودند و مصالحه را نمی پذیرفتند در جستجوی اشخاصی می شوند که استعداد و فهم آنرا داشته باشند که بتوانند با پول سرشار و حمایت جامعه جهانی صلح مورد نظر را بر مخالفین بقبولانند. بدین منظور چند صباحی جناب صبغت الله مجددی را در رأس اداره مصالحه قرار دادند، ولی او پیرتر از آن شده بود که بتواند معامله را طور دلخواه جامعه جهانی تعقیب کند.

از آنرو دو باره به سراغ آشنای قدیمی استاد ربانی ده به ده و قریه به قریه می روند، زیرا جناب شان هم سحر کلام داشت و هم قدرت بیان و هم سابقه طولانی در شناخت مردم و هم علاقه مندی بی شائبه به حضور اردوی جامعه جهانی در افغانستان، و واقعاً هم او بود که می توانست برتری استقلال اقتصادی را به آنانی که برای استقلال سیاسی می جنگیدند تفهیم و توجیه نماید که:

از همکاری جامعه جهانی در افغانستان هم زر می بارد و هم زور. بناءً با کمک های مالی آنان افغانستان آرام و پیشرفته ای خواهید داشت و از قدرتمندی آنها از تعرض ایران و پاکستان مصون و مامون. ورنه هم از گشنگی خواهید مرد و هم در ظرف چند روز پاکستان و ایران شما و کشور شما را اشغال و در بین خود تقسیم خواهند کرد. معلوم نیست در مطبوعات پرآوازه جهان و اندرزه های استاد چرا از حصه گرفتن سه همسایه دیگر، هند، چین و روسیه، در تقسیم افغانستان حرفی نیست. در حالیکه از یک کوه تا کوه دیگر خروار خروار سلاح ذره وی وجود دارد تا چه رسد به دیگر توانایی ها و نیروی نظامی شان.

به هر صورت شهرت و شخصیت استاد دلالت به آن داشت که حضور شان در رأس اداره صلح در دسته جات مخالف سستی اراده در جنگ و سرکشی را بوجود آوردنیست و چه امروز چه فردا به مصلحت اندیشی استاد سر اطاعت و فرمانبرداری فرود خواهند آورد.

پیرامون همین برداشت های دل خوش گنک بود که خیر دادند یکی از پر قدرت ترین شخصیت های مخالف حاضر به مذاکره جهت رسیدن به صلح و دست بوسی حضور استاد گرامی در کابل شده اند. و طرفداران باقی ماندن قوت های ناتو (جامعه جهانی) در افغانستان از خوشحالی خندیده به هم می گفتند: بابا، در مقابل شخصیت استاد و بوجی های دالر پشت فیل هم به زمین می خورد، چه رسد به چند تروریست، آنهم گرسنه و بی سر و پا. بناءً بدون توجه به اینکه:

هزار خم نکند مست می پرستان را چنانکه ذره خاکی وطن پرستان را
(عبدالرحمان پژواک)

الی قسمت پانزدهم ادامه دارد...